



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



قدم ، قدم
پسوی
رحمۃ واسعہ

داتا گھانی از پیادہ روی اربعین حسینی

تعمیر و تنظیم
سید محمد حسین پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قدم قدم به سوي رحمة واسعة : داستان هائي از پياده روي اربعين حسيني

نويسنده:

سيد محمد متين پور

ناشر چاپي:

محب العترة الطاهرة

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	قدم قدم به سوی رحمه واسعه : داستان هائی از پیاده روی اربعین حسینی
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۹	اهداء
۱۱	فهرست
۱۴	مقدمه مؤلف
۱۵	داستان شماره ۱ : جوانی که در مسیر پیاده روی خدمتگزار بود به حاجت رسید
۱۹	داستان شماره ۲ : تاول های پای زائر را ، به دو میلیون میخرید
۲۲	داستان شماره ۳ : به خاطر زائر امام حسین (علیه السلام) از خون فرزندش گذشت
۲۵	داستان شماره ۴ : شخصی که کمر بند انتحاری بسته بود عقرب او را گشت
۲۵	اشاره
۲۶	ثواب زیارت
۲۷	داستان شماره ۵ : کسی که نسخه هایش را داخل ضریح انداخت و شفا یافت
۲۹	داستان شماره ۶ : مریضی لا علاج با چرک پای زائر شفا یافت
۳۳	داستان شماره ۷ : زائری که در پیاده روی زبانش باز شد
۳۶	داستان شماره ۸ : زائر خلاف کار که آقا ابا عبدالله او را دعوت کردند
۳۸	داستان شماره ۹ : زائری که پس از غسل و پوشاندن کفن زنده شد
۴۰	داستان شماره ۱۰ : زن مسیحی که مسلمان شد
۴۴	داستان شماره ۱۱ : جوانی که در مسیر پیاده روی صاحب خانه و زندگی شد
۴۸	داستان شماره ۱۲ : سایه بان زائر امام حسین (علیه السلام)
۵۱	داستان شماره ۱۳ : به برکات پیاده روی و چایی خوردن شفا یافت
۵۴	داستان شماره ۱۴ : مریضی لاعلاج شفا یافت
۵۷	داستان شماره ۱۵ : پای مجروح در پیاده روی شفا یافت

- داستان شماره ۱۶ : هر چیزی در مجلس امام حسین(علیه السلام) ارزش پیدا می کند ۵۹
- داستان شماره ۱۷ : افاضه اهل بیت (علیهم السلام) ۶۳
- داستان شماره ۱۸ : عشق به اباعبدالله (علیه السلام) ۶۵
- داستان شماره ۱۹ : راهنمایی حضرت آیت الله العظمی موحدابطحی(رحمه الله) به زائر ۶۸
- زیارت اربعین ۷۰
- درباره مرکز ۷۲

قدم قدم به سوی رحمه واسعه : داستان هائی از پیاده روی اربعین حسینی

مشخصات کتاب

نام کتاب : قدم قدم به سوی رحمه واسعه : داستان هائی از پیاده روی اربعین حسینی

تهیه و تنظیم : سید محمد متین پور

زمان انتشار : تابستان 1400-

در آستانه ایام شهادت حضرت رقیه (علیها السلام)

ناشر : محبّ العتره الطّاهره (علیهم السلام)

بهاء : سلام و صلوات بر سیدالشهدا ، امام حسین (علیه السلام) ،

و حضرت زینب (علیها السلام) ، و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) ،

و سایر شهیدان و اسیران در راه نهضت عاشورا و کربلا

ص: 1

اشاره

قدم قدم به سوی رحمه واسعه : داستهان هائی از پیاده روی اربعین حسینی

تهیه و تنظیم سید محمد متین پور

ص: 2

این مجموعه معنوی و روح بخش به ارواح مطهر و مقدّس :

1 . انبیاء و اولیاء که راهنمای انسانها به سوی چراغ هدایت ، سیدالشهداء ، امام حسین (علیه السلام) بوده‌اند .

2 . عالمان و پیشوایان دینی که مشعلداران مکتب سوز و گداز و عزاداری سالار شهیدان بوده‌اند .

3 . روضه خوانان و مرثیه سرایانی که قافله دلها را به سوی آقای دو جهان و سید مظلومان ، قافله سالاری میکرده‌اند .

4 . همه زائران و کربلاییهایی که از شهرها و کشورهای دور و نزدیک با قدمهای استوار و با دلهای پرسوز و شور ، قدم به قدم ، راه کربلا و حریم قدس حسینی را پیموده و میپیمایند

اهداء میگردد ..

ص: 3

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِنَا وَطَبِيبِنَا

الَّذِي بُعِثَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ، وَبَشِيرًا لِلْمُذْنِبِينَ

مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَنْجَبِيِّينَ ، لَا سِيَّمًا

الْإِمَامِ الْمُنتَظَرِ ، وَالْوَلِيِّ الْمُنتَقَمِ

الْحُجَّهَبِينَ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ (عجبت الله تعالى فرجه الشريف)

وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

آمِينَ آمِينَ آمِينَ

ص: 4

مقدمه مؤلف... 7

داستان شماره 1. 8

جوانی که در مسیر پیاده روی خدمتگزار بود به حاجت رسید. 8

داستان شماره 2. 12

تاول های پای زائر را، به دو میلیون می خرید. 12

داستان شماره 3. 15

به خاطر زائر امام حسین (علیه السلام) از خون فرزندش گذشت... 15

داستان شماره 4. 18

شخصی که کمر بند انتحاری بسته بود عقرب او را گُشت... 18

داستان شماره 5. 20

کسی که نسخه هایش را داخل ضریح انداخت و شفا یافت... 20

داستان شماره 6. 22

مریضی لا علاج با چرک پای زائر شفا یافت... 22

داستان شماره 7. 26

زائری که در پیاده روی زبانش باز شد. 26

داستان شماره 8. 29

زائر خلاف کار که آقا ابا عبدالله او را دعوت کردند. 29

داستان شماره 9. 31

زائری که پس از غسل و پوشاندن کفن زنده شد. 31

داستان شماره 10. 33

زن مسیحی که مسلمان شد. 33

داستان شماره 11. 37

جوانی که در مسیر پیاده روی صاحب خانه و زندگی شد. 37

داستان شماره 12. 41

ص: 5

سایه بان زائر امام حسین (علیه السلام)..... 41

داستان شماره 13. 44

به برکات پیاده روی و چایی خوردن شفا یافت... 44

داستان شماره 14. 47

مریضی لاعلاج شفا یافت... 47

داستان شماره 15. 50

پای مجروح در پیاده روی شفا یافت... 50

داستان شماره 16. 52

هر چیزی در مجلس امام حسین (علیه السلام) ارزش پیدا می کند. 52

داستان شماره 17. 56

افاضه اهل بیت (علیهم السلام)..... 56

داستان شماره 18. 58

عشق به اباعبدالله (علیه السلام)..... 58

داستان شماره 19. 61

راهنمایی حضرت آیت الله العظمی موحدابطحی (رحمه الله) به زائر. 61

زیارت اربعین.. 63

ص: 6

بحمدالله و المنه و یاری آقا حجت ابن الحسن العسکری (علیه السلام) بعد از نشر کتاب (در حریم مسجد مقدس جمکران) و ابراز عشق و علاقه عاشقان آن حضرت و تشویق عزیزان و محبتان ولایت ، مخصوصاً روحانیون بزرگوار به ویژه چند نفر از مراجع تقلید عالیقدر ، حقیر را بر آن داشت تا بار دیگر قلم به دست گرفته به اندازه وسع و اطلاعاتم مطالبی در مسیر پیاده روی اربعین آقا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بنویسم . امید است این هدیه ناقابل مورد قبول درگاه ملکوتی حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (علیهم السلام) قرار گیرد .

در خاتمه از بزرگوارانی که حقیر را تشویق نمودند مخصوصاً سلسله جلیله علماء تشکر مینمایم و از همه خوانندگان التماس دعا ، و طلب آمرزش جهت همه اموات ، مخصوصاً عاشقان حرم امام حسین (علیه السلام) دارم .

داستان شماره 1 : جوانی که در مسیر پیاده روی خدمتگزار بود به حاجت رسید

شخصی که خدمتگزار زائرین امام حسین (علیه السلام) بود به حاجت رسید . ایام اربعین برای زائرین آقا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) روزهای فراموش نشدنی و خاطره انگیز است که هر کسی گفتنی ها و خاطرات زیادی به عنوان سوغات معنوی از کربلا با خود می آورد و یقیناً عنایات و کرامات سیدالشهدا (علیه السلام) در این مسیر بر ایمان و محبت زائر می افزاید .

جناب آقای دکتر محمد حسین نصرافهانی که فوق تخصص و رئیس پژوهشکده بیوتکنولوژی رویان هستند می فرمایند : در سال 1394 با چند نفر از همکاران سه چهار روز به اربعین تصمیم گرفتیم که در این سفر پرفیض شرکت کنیم نه بلیط بود و ویزا هم دیگر میسر نبود . با توسل و عنایات خودشان معجزه آسا ویزا درست شد و هم بلیط آماده شد . به نجف مشرف شدیم . ساعاتی در حرم آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودیم و آمدیم در مسیر پیاده روی از صبح تا شام به چه عزاداریهایی و چه برخوردهایی و چه پذیرایی هایی برخورد کردیم که همه آنها جالب و گفتنی است ، بگذریم . شب فرا رسید و در موکبی جهت استراحت رفتیم جای مناسبی برای ما نبود . رفتیم در موکب دیگری آن هم جایی نداشت . رفتیم در موکب دیگری آنجا فقط با غذا از زائرین پذیرایی می کردند و تمام شده بود .

گفتیم ما چهار نفر هستیم . ممکن است اینجا استراحت کنیم ؟ قبول کردند . گفتند : شام نداریم قبول کردیم آنها هم چهار نفر بودند که مشغول شستن ظروف و تمیز کردن آن مکان بودند . یک سالن حدود 30 متری بود که ما و خود آن عراقی ها در آن استراحت کردیم . آنها با زبان فارسی به خوبی صحبت میکردند . سر صحبت باز شد سؤال کردیم که چند روز است مشغول هستید ؟

گفتند : 15 روز و تا 5 روز دیگر اینجا کار می کنیم . سؤال شد شما حقوق از کسی می گیرید ؟

گفتند : خیر . یکی از آنها گفت : من به عشق امام حسین (علیه السلام) این مدت شبانه روز کار می کنم . دیگری گفت پدرم 2 سال است فوت کرده و وصیت کرده اگر می خواهید خیرات برایم بفرستید در اربعین به نیابت من خدمت به زائرین امام حسین (علیه السلام) انجام دهید . دیگری جوانی که حدوداً 30 سال داشت گفت : امسال سال اول است که من آمده ام کار می کنم و حدود 7 سال است ازدواج کرده ام و بچه دار نشده ام به دکترهای مربوطه هم زیاد رفته ام و هیچ نتیجه ای نگرفته ام گفتند باید به ایران برویم آنجا به بیمارستانهایی مجهز و دکترهایی که تخصص در زوجهای نابارور دارند مراجعه کنید تا نتیجه بگیرید . من هم یک کارگر ساده می باشم و به هیچ عنوان این هزینه ها و سفر برایم میسر نیست . لذا قبل از اربعین خدمت امام حسین (علیه السلام) عرض کردم : آقا ! من این 20 روز را شبانه روز در یک موکب خدمتگزار میهمانان شما می شوم شما هم با لطف و بزرگواریتان مشکل من را حل کنید و امیدوارم

سال آینده ان شاءالله بچه دار شده باشم و اینجا مشغول کار باشم . یکی از دوستانم مرا به ایشان معرفی کرد . من از او سؤال کردم آیا آزمایشات و نسخه ها و آنچه مدارک در این رابطه به دست آوردی موجود است ؟ گفت : بله همه اش در یک پرونده موجود و در منزل 2 کیلومتری اینجا می باشد . گفتم : بروید بیاورید . آورد . آنها را کاملاً بررسی کردم و همانجا دستورات پزشکی لازم را به ایشان دادم و آدرس محل خودم را در اصفهان و شماره تلفن را به ایشان دادم که اگر از این دستورالعمل نتیجه نگرفتی بیایید اصفهان بدون هیچ گونه هزینه و خرجی میهمان من باشید تا ان شاءالله نتیجه حاصل شود . از سفر برگشتم حدود سه چهار ماه بعد نامه ای از طرف آن جوان به دستم رسید که ضمن تشکر و قدردانی نوشته بود آقا شما را واسطه قرار داد و از عنایات ایشان بچه دار شده ام .

به دوستان همسفریم گفتم این که آن 2 جا میسر نشد استراحت کنیم صلاح این بود که اینجا بیاییم و مشکل این بنده خدا را حل کنیم . همه مشکلات به دست گره گشای دو عالم آقا اباعبدالله الحسین(علیه السلام) روحی فداه می باشد .

به نا امیدی مرو امید اینجاست فزون تر از عدد قفلها کلید اینجاست

[فَإِنَّ-ا يُحِيطُ عِلْمٌ-نَا بِأَنْب-اِئْكُمْ، وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ أَخْبَارِكُمْ]

ما از اوضاع شما کاملاً باخبریم

و هیچ چیز از احوال شما بر ما پوشیده نیست . (1)

امام رضا(علیه السلام) فرمودند :

[إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَرِي وَعَدْنَا عَلَيْنَا دِينًا كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)]

ما اهلبیت(علیهم السلام) وعده های خود را برای خودمان ، بدهی و دین حساب می کنیم ، چنانچه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) چنین می کردند .

ص: 11

1- . بحار الانوار ، ج 52 ، ص 175 .

داستان شماره 2 : تاول های پای زائر را ، به دو میلیون میخرید

در سال 1393 با چند نفر از دوستان ، سعادت نصیب شد که به دعوت خود آقا به کربلا مشرف شوم و از نجف پیاده به طرف کربلا حرکت کردیم . در بین راه مقابل عمود 1105 موکبی با داربست فلزی نصب کرده بودند . آقایی میزی را با صندلی کنار موکب گذاشته بود و هرکس پای برهنه بود از او خواهش میکرد که افتخار دهید پای شما را بشویم . یکی از دوستان به نام احمد بدیعی که پابرهنه بود ایشان را گرفت و با خواهش و بوسیدن او را روی صندلی نشاند و پاهای او را روی میز قرار داد . تشتی زیر پاهایش قرار داد که آنها از روی پایش داخل آن بریزد و پاهای خاکی و گلی را چند مرتبه بوسید و به چشم نهاد . همینکه مشغول شستن شد ، چند نفر آمدند که تشت آب را ببرند و از هم سبقت میگرفتند . سؤال کردم آنها را برای چه میخواهید ؟

گفتند : به بدن مریضی میریزیم تا شفا پیدا کند یا به آبی که به سمت زراعت میرود میریزیم و محصول خیلی خوبی میدهد . این مهم است که پس از شستن پا ، چهار عدد تاول به پاهای احمد آقا زده بود . آن آقایی که پاها را تمیز کرد و روغن زد ،

جوراب و دمپایی نو آورد و به او داد و گفت: زائر عزیز ممکن است از شما خواهش کنم که (اجر و ثواب) دو عدد از این تاولها را به من بدهید؟ برای پدر و مادرم که از دنیا رفته‌اند می‌خواهم.

گفت: نه، نمیدهم. گفت آن را به یک میلیون تومان می‌خرم او گفت نمیدهم کمی صبر کرد و نگاه به تاولها کرد و گفت به دو میلیون می‌خرم. گفت نمیدهم. در همان لحظه موبایل او زنگ خورد و آنجا را ترک کرد و رفت. احمد آقا نظرش عوض شد تصمیم گرفت به قیمت دو میلیون تومان بفروشد، چند بار آن شخص را صدا کرد ولی او متوجه نشد. بقیه دوستان چون عمود 1120 وعده کرده بودیم دست او را گرفتند و رفتیم و خلاصه معامله انجام نگرفت.

یک ماه بعد از آنکه از سفر برگشتیم روزی ایشان را دیدم و گفتم که عجب دو میلیون را نگرفتی گفت خوب شد که نگرفتم. گفتم: چطور؟

گفت: موقع برگشتن خواب پدرم را دیدم که چند سالی است از دنیا رفته است به من فرمود: احمد بدنم را لرزاندی؟

گفتم: چرا پدر. گفت: آن وقتی که می‌خواستی تاولها را بفروشی گفتم یا ابوالفضل نکند که بفروشد. احمد! اگر ده برابر هم فروخته بودی ضرر کرده بودی، تو نمیدانی که مادرش حضرت زهرا (علیها السلام) این طرف اینها را به چه قیمتی می‌خرند. هر کس برای

آقا اباعبدالله قدمی ، درهمی ، پرچمی ، چراغی ، آسیبی ، اشکی ،

مجلسی و غیره‌های متحمل شود از طرف آن عزیز ، اجر و مُزد بسیاری دارد . خداوند توفیق بیشتر به همه ما عطا فرماید .

به نا ام-یدی و نرو ام-ید اینجاست * فزونتر از عدد قفلها کلید اینجاست

قال الرضا(علیه السلام) : [كُنَّا سُفُنَ التَّجَاهِ وَ لَكِنْ سَفِينُهُ جَدِي الْحُسَيْنِ أَوْسَعُ وَ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ أُسْرَعُ] (1)

این شنیدم ز رضا طرفه حدیثی جالب

ک-ه شدی چیره و ب-ر روح و روان غالب

وی بفرموده که ای شیخ-ه دل افسرده

دور باش از نگران-ی و دل رنجی-ده

ما امامان همه کشتی فلاحیم و نجات

لیک زین ورطه حسین است فراتر ز جهات

وسعت کشتی او بیشتر از کشتی ها

س--رعتش تی-زت-ران-در همه دریاها

پس بگیرید ز جان دامن پرفیض حسین

ای خوش آن کس که شدی عاشق و شنیدای حسین

ص: 14

1- . بحار الانوار ، ج 26 ، ص 332 .

داستان شماره 3 : به خاطر زائر امام حسین (علیه السلام) از خون فرزندش گذشت

در سال 1394 آقای سید حسن متین پور (فرزندم) با چند نفر از دوستان سعادت داشتند در اربعین پیاده از نجف مشرف به کربلا شوند . صبح حرکت کردند تا شام . موقع شب ، در مسیر ، چند نفر جلوی زائرین را میگرفتند و از آنها دعوت میکردند که به منزلشان بروند . آنها درخواست یک نفر را قبول میکنند و او آنها را به منزل برده و به اطاقی راهنمایی میکنند و خود میرود . آنها وارد اطاق که میشوند میبینند که جای کافی نیست . برمیگردند و چند قدم آن طرفتر صاحب خانه دیگری دعوت میکنند که به خانه او بروند ، چون هفت نفر بودند فقط سه نفر وارد میشوند وقتی اطاقها را خالی میبینند به بقیه هم میگویند بیایید که اینجا خوب است .

در همین لحظه صاحب خانه اول متوجه میشود که زائرین از خانهاش به جای دیگر رفتهاند با عجله خود را میروانند و یک دستش را بین در میگذارد و میگوید که نمیشود اینجا بمانید باید به خانه من بیایید و با دست دیگرش دست آن سه نفر که داخل بودند را گرفته و میگوید باید منزل من باشید . خلاصه دو

صاحبخانه با هم سخت درگیر حرفی میشوند . همسایهها هم آمدند و هر چه خواستند یکی از آنها را راضی کنند که زائرین به خانه آنها بروند قبول نمیکنند . زائرین هم میگویند یک شب اینجا میمانیم و فردا شب منزل شما ، ولی باز هم قبول نکردند . در اوج ناراحتی صاحب خانه دوم در گوش اولی حرفی زد و او را کرد و شخص دومی را بوسید و با احترام به زائران گفت همین جا بمانید و خدا حافظی کرد و رفت . همه تعجب کردند که با تمام ناراحتیها نفر دوم چه گفت که او نظرش این چنین عوض شد . وارد خانه شدند و پس از پذیرایی به او گفتند : چه گفتی که او قبول کرد ما اینجا بمانیم .

گفت : پسر با پسر او یک ماه قبل دعوا میکنند . پسر او با دو نفر از رفقای سه نفری پسر را زدند تا مُرد و او را به خاک سپردم . شکایت کرده آنها در زندان هستند در طول این یک ماه هر چه آمد تا رضایت بگیرد قبول نکردم . هر کسی را واسطه قرار دادند و هر مقدار پولی را پیشنهاد کردند قبول نکردم حالا به او گفتم اینها زائر امام حسین (علیه السلام) هستند بگذار در منزل من باشند فردا رضایت میدهم تا فرزندت آزاد شود . همه اینها به خاطر امام حسین (علیه السلام) است از این جهت خوشحال شد و مرا بوسید و رفت .

بعضیها چقدر فدایی امام حسین (علیه السلام) هستند که به خاطر زائر او از خون فرزندش هم میگذرند . اجرکم علی الله

إِذَا شِئْتَ النَّجَاةَ فَرُّوْهُ حُسَيْنًا * لِكَيْ تَلْقَى الْإِلَهَ قَرِيرَ عَيْنٍ

فَإِنَّ النَّارَ لَيْسَ تَمَسُّ جِسْمًا * عَلَيْهِ غُبَارُ زَوَارِ الْحُسَيْنِ (1)

خواهی که نجات بدهند در روز جزا

شوزائر درگاه حسین در عرش خدا

بر شان--ه اگر خاک ره زای--ر بنشست

هرگ--ز نچشد آتش دوزخ ب--دش را

ص: 17

1- . الغدير ، ج 6 ، ص 12 .

یک سال با چند نفر از دوستان مشرف به کربلا شدیم . در ایام اربعین در مسیر پیاده روی بودیم . دومین شب بود که وارد موکبی شدیم و شب را آنجا استراحت کردیم صبح که بیدار شدیم و نماز صبح را خواندیم خواستیم حرکت کنیم . موکب کناری ما ماشینهای انتظامی و هلال احمر و عدهای جمع بودند گفتیم چه خبر شده . معلوم شد خانمی در قسمت خانمها جهت استراحت رفته بوده از خانمی که کنارش بوده از او خواسته اذان صبح را که میگویند او را صدا بزند تا بیدار شود و با همسفریهایم حرکت کنم و جا نمانم . او قبول میکند . آن خانم خودش از صدای اذان بیدار میشود ولی هر چه خانمی که خواهش کرده بوده بیدارش کند را صدا میزند بیدار نمیشود ، نمازش را میخواند و میرود . موکب خالی شده بود همه رفته بودند . آن زن به مسئولین میگوید یک زن آن گوشه خوابیده همه رفتهاند او را بیدار کنید تا از قافلهاش جا نماند . آنچه او را صدا می زنند بیدار نمی شود . لذا یکی از مسئولین موکب کنار آن زن میرود و پتویش را بر میدارند و متوجه میشوند که عقربی او را نیش

زده و مُرده است و عقرب هم همانجاست . کامل که پتورا بر میدارند متوجه میشوند که کمر بند انتحاری بسته بوده که نیمه شب آن را منفجر کند ولی قبل از آنکه بخواهد انجام دهد خداوند عقربی فرستاده تا او را به درک بفرستد .

گر نگهدار من آن است که من می دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد

اگر آن ملعون موفق میشد فقط آن موکب و چند موکب اطرافش منفجر میشد ، خدا میداند چند نفر از زائرین به شهادت میرسیدند . به فرموده حضرت امام صادق(علیه السلام) که فرمودند : برای زائرین جدم از زمانی که از منزل خارج میشوند تا برگردند خداوند ملائکهایش را میفرستد تا او را مواظبت کنند .

ثواب زیارت

قال الصادق(علیه السلام) : [قَدْ رُفِعَ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مَا لَا يَنَالُهُ الْمُتَشَحُّطُ فِي دَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ]

... برای زائر اباعبدالله (علیه السلام) آنقدر درجات و مراتبش بالا میرود که شهید درخون در راه خدا بدان دست نمییابد . (1)

در آن نف-س که بمی-رم در آرزوی تو باش-م

به آن امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

علی الصب-اح قیام-ت که سر زخ-اک برآرم

به گفتگوی تو خیزم به جستج-وی تو باش-م

ص: 19

داستان شماره 5 : کسی که نسخه هایش را داخل ضریح انداخت و شفا یافت

خانمی از آشنایان که اجازه ندادند نام ایشان را ببرم ، حدود 10 سال از ازدواجشان میگذشت و بچه دار نشده بودند . باتوجه به اینکه همه اطباء را رفته و هیچ نتیجه‌ای نگرفته و کاملاً ناامید شده بودند .

در سال 1395 با برگه‌های آزمایش با تیت آنکه آقا اباعبدالله به او عنایت کرده و بچه دار شوند راهی کربلا میشود . در مسیر پیاده روی اربعین و با ذکر و دعا و توسل به محضر آن بزرگوار که میرسند نسخه‌ها را داخل ضریح میاندازد و میگوید : آقا ! میخواهم سال آینده با فرزندم به اینجا بیایم . اگر پسر باشد نامش را علی اصغر و اگر دختر باشد نامش را رقیه میگذارم . همین که برگشت متوجه میشود که مورد عنایت آن بزرگوار قرار گرفته است . لذا سال بعد با پسرش و با پوشاندن لباس مشکی و با چشم گریان به عنوان تشکر از آقا در مسیر پیاده روی در حرکت بود و به افرادی که در حال حرکت بودند میگفت : به خدا قسم ! دریای رحمت الهی در این مسیر نهفته است هر چه حاجت دارید و از پروردگار میخواهید در این مسیر بخواهید که به شما میدهند ، هر قدمی که بر میدارید بابتی از رحمت به روی شما باز میشود مواظب باشید ارزان نفروشید .

ای خسته دلان کوی مناجات همین جاست

دریا کرم کعبه ی حاجات همین

جاست اینجاست-ت همانج-ا-ک-ه-ب-دل آرزوی-ش بود

هر شام و سحر با همگان گفتگویش بود

قال الصادق(عليه السلام): [مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَائِدِ النُّورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلْيَكُنْ مِنْ زُوَّارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .]

کسیکه دوست دارد روز قیامت بر سر سفره‌های نور بنشیند پس باید از زوّار حضرت امام حسین (علیه السلام) باشد. (1)

یارب اگر ز پرده ی ما پرده وا کنی

ما را به خجالت ابدی رسوا کنی

یارب همین بس است تمنّای ما ز تو

هنگام مرگ مدفن ما کربلا کنی

ص: 21

1- . کامل الزیارات ، ص 135.

داستان شماره 6 : مریضی لا علاج با چرک پای زائر شفا یافت

در سال 1395 در ایام اربعین و در مسیر پیاده روی سعادت‌ی نصیب شد که با چند نفر از بستگان و رفقا به پابوسی آقا و مولایمان حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) نائل شویم . اولین روز که به پایان رسید و شب شد به چند عزیزی که آماده پذیرایی از زائرین بودند برخورد کردیم ، دوستان هر کدام با یکی از آنها برخورد کرده و دعوت آنها را قبول می‌کردند . یکی از آنها پیش بنده آمد و گفت : اگر به منزل من بیایید معجزهای را از این راه و آقا امام حسین (علیه السلام) به شما می‌گویم و نشان می‌دهم . من قبول کردم و به رفقا گفتم : همه بیایید منزل ایشان برویم . ما را در یک وانت سوار کرد و حدود سه کیلومتر از جاده دور شد و به محلّهای رسید . خانه محقری داشت ، وارد اطّاقی شدیم حدود 20 متر بود . ما هشت نفر بودیم . همین که پذیرایی شدیم به او گفتم : معجزهای که گفته بودی را تعریف کن .

همسرش را صدا زد ، خانم محجّبه و محترمی بود به او گفت دستهای را نشان بده او دستهایش را تا میچ زیر چادر بیرون آورد همه مشاهده کردیم روی دستهایش حدود 30 عدد دانه های

تاول که خوب شده ولی جایش مانده است وجود داشت . گفت حدود 200 عدد از همین تاولها روی پاها تا سر و گردن و صورت و بدن ایشان زد و از آنها چرک و خون بیرون می‌آمد . روزی دو الی سه مرتبه لباسهایش را عوض میکرد و صبحها رختخواب از چرک و خون آلوده بود . تمام دکترهای نجف و کربلا را رفتیم ولی نتیجه نگرفتیم . همه متحیر بودیم . هرچه آمپول و دارو در این رابطه بود تجویز شد ولی اثری نداشت . زمینی در مقابل منزل بود ، آن را فروختم و ایشان را بردم بغداد چند روزی در بیمارستان بستری شد ولی متأسفانه باز هم نتیجه‌ای نداشت . لذا با همان حال ایشان را به خانه آوردیم و حدود سه ماه در همین وضعیت بود و در این مدت حدود 30 کیلو وزن کم کرد . همه پریشان و ناراحت بودیم . شبی یکی از اقوام که ساکن 50 کیلومتری اینجاست و مرد بسیار متدین و مذهبی است به دیدار همسر آمد و وضع را که دید گفت شما همه کاری کرده‌اید این کار را هم انجام دهید و گفت : دو عدد سرنگ بیاورید و چند نفر بروید سر راه جاده‌ای که زائرین امام حسین (علیه السلام) پیاده به طرف حرم آقا اباعبداله می‌روند ، و هر کدام با پای برهنه هستند از آنها درخواست کنید اگر به پای آنها تاولی زده با این سرنگها آب آن تاولها را بکشید تا این سرنگها پُر شود و بیاید . چنین کردند و سرنگهای پُر شده از آب تاولهای پای زائران امام حسین (علیه السلام) را آوردند . ایشان گرفت و بوسید و به اطرافیان که حدود 20 نفر زن و مرد بودیم گفتند وضو

بگیرید و زیارت عاشورا خواند و به سرنگها دمیدند . او سرنگها را به تمام تاولهای دست و پا و بدن همسرم زد و چرکهای پای زائران را داخل زخمهای او کرد .

تا به این کلمات رسیدند هر دوزن و شوهر زدند زیر گریه و گفتمند به جان امام حسین (علیه السلام) از فردا چرک و خون تاولهایی که با هیچ دارویی قطع نمیشد، قطع شد و در طول 48 ساعت هیچ اثری از زخم و تاول و چرک و خون نبود و همینطور که ملاحظه کردید فقط جای آنها بر بدن مانده است . و من روزها با این وانت کار میکنم و مازاد خرجم را هر شب در جعبهای میگذارم تا این ایام از 15 روز به اربعین تا 5 روز بعد از اربعین هر شب حدود 10 نفر از زائرین را جهت پذیرایی به منزل میآورم جهت تشکر از آقا اباعبداله الحسین (علیه السلام) .

قال الباقر (علیه السلام): [مُرُوا شِيعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَإِنَّ إِيْتَانَهُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَيَمُدُّ فِي الْعُمُرِ وَيُدْفَعُ مَدَافِعَ السُّوءِ] (1)

امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند : امر کنید شیعیان ما را به زیارت قبر حضرت امام حسین (علیه السلام) به خاطر اینکه زیارت آن حضرت رزق و

ص: 24

روزی را زیاد عمر را طولانی کرده و اموری که بدی و شرّ را جلب کرده و دفع میکند. (1)

در آرزوی کربلا می سوزد این دل

یا فاطمه در کار ما افتاده مشکل

از قافله وا مانده ایم و سخت و بیدل

یا فاطمه در کار ما افتاده مشکل

ص: 25

1- . بحار الانوار ، ج 98 ، ص 3 .

داستان شماره 7: زائری که در پیاده روی زبانش باز شد

در سال 1396 با چند نفر از همسفرهای مسجد مقدّس جمکران عنایتی از ناحیه آن بزرگوار شد که در پیاده روی اربعین به زیارت آقا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) مشرف شویم .

در مسیر به خانمی که ظاهراً اهل دامغان بود برخوردیم . با ناراحتی بسیار و گریه فراوان ناله میکرد و با جسارت و لحن زشتی به آقا میگفت : اینطور دعوت میکنی و از زائرت پذیرایی میکنی ، دور تا دور او جمع بودند ، یکی از دوستان جلورفته و او را دلداری داد و از این طریق صحبت او را منع میکرد .

گفت : شما چه میدانید که چه به سرم آمده است .

گفتیم چه شده ؟

گفت : عاشق این بودم که در این سفر شرکت کنم ، همسرم کاملاً مخالف بود ، با اصرار و واسطه قرار دادن پدر و مادرم و دیگران رضایت داد همین که عازم شدم دختر 18 سالهام گفت : من هم میآیم ، پدرش رضایت نداد ، من هم به آمدنش راضی نبودم . مشکلاتی را ایجاد کرد که ناچاراً با آمدنش موافقت کردیم در مسیر دو روز است گم شده . این دو روزه به سراغ هر موکبی رفتم و صدا میزنم در خیابان فریاد میزنم عدهای کمک میکنند

ص: 26

و صدایش میزدند ولی از او خبری نیست و با این شرایط چگونه به خانه برگردم و جواب پدرش را چگونه بدهم . خانمها او را گرفتند و دلداری و امیدواری به او میدادند که یک وقت دختری آن خانم را بغل کرد و گفت : مادر من اینجا هستم . مادرش کمی خیره به او نگاه کرد و به صحبتهایش گوش داد و به زمین افتاد برای شکر کردن و از امام حسین (علیه السلام) معذرت خواهی کرد و شیون میزد . گفتیم به الحمدلله دخترت پیدا شد چرا این طور ضجّه میزنی ؟

گفت : دخترم لال بود و در این مسیر و به برکت امام حسین (علیه السلام) زبانش باز شده . از دختر که سؤال کردیم ، گفت : مادرم را که گم کردم خیلی ترسیدم و گریه میکردم و مادرم را با همان حال صدا میزدم ، زائرین اطرافم جمع میشدند ولی متوجه نمیشدند که من چه میگویم . این دو روز و دو شب چند زن زائر مرا نگهداری کردند تا دیشب زیر خیمهٔ موکب ، آقای مداحی روضه میخواند . من خیلی گریه کردم و از امام حسین (علیه السلام) شفایم و پیدا شدن مادرم را درخواست کردم . صبح که شد دیدم قادر به صحبت کردن هستم و چند قدمی که آمدم مادرم را پیدا کردم .

خانمهای زائری که آن دو شب مواظب آن دختر بودند گفتههایش را تأیید میکردند . مادرش از آنها بسیار تشکر کرد .

قال الصادق (عليه السلام): [الا وإنَّ الملائكةَ زارتَ كربلا الف عام من قبل ان يُسكِنَهُ جَدِّي الحسين و ما من ليله تَمضى إلاَّ و جبرئيل و ميكائيل يزورانهُ]⁽¹⁾

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: آگاه باشید به درستی که ملائکه الله زیارت میکردند کربلا را هزار سال قبل از آنکه جدم حضرت امام حسین (عليه السلام) آنجا دفن شود و هیچ شبی نیست مگر آنکه جبرائیل و میکائیل زیارت می کنند آقا اباعبدالله (عليه السلام) را.

اگر دنی-ا اگر عقب-ی حسی-ن است

که کار هر دو عال-م با حسی-ن است

اگ-ر ب-ودم مفس-ر می-ن-وشت-م

که این یاسین بی سر یا حسین است

ص: 28

1- . کامل الزیارات ، ص 269 .

داستان شماره 8 : زائر خلاف کار که آقا ابا عبدالله او را دعوت کردند

یکی از دوستان که اجناس یزد وارد میکند، از آقایی به نام سعادت که کارخانه بافندگی دارد و با هم رابطه تجاری دارند، نقل میکرد: آقای سعادت در حسینیه و هیئتی سِمَت مدیریت دارد و میگفت که چند روزی به اربعین در سال 95 چهار نفر را مشخص کرده و اعلام کردیم که هر کس میخواهد برای اربعین به کربلا مشرف شود تا پنج روز دیگر گذرنامه خود را تحویل یکی از این آقایان که تعیین شده بدهد. پس از تاریخ گفته شده حدود 100 گذرنامه جمع شده بود، آنها را تحویل گرفتم تا در برگههای مخصوص برای ویزا ثبت و ارسال شود. متوجه شدم دو گذرنامه مربوط به دو نفر است که اهل همه کاری بودند و روزی نبود که سرقت و دعوا و دیگر خلافی انجام ندهند. خیلی ناراحت شدم و سؤال کردم که چه کسی گذرنامه این دو نفر را گرفته است؟ چون میدانستم همه را ناراحت و مشکلاتی درست میکنند. گفتم: گذرنامهها را به آنها برگردانید. آنها گفتند: ما جرأت نمیکنیم. خلاصه با مشورت قرار شد آن دو گذرنامه را جهت ویزا ارسال نکنیم و موقع توزیع بقیه ویزاها، اگر پرسیدند چرا از ما ویزا ندارد ابراز بی خبری کنیم و بگوییم که سفارت ویزا نکرده است. همین کار را کردم و چهار روز مانده به حرکت، آنها اصرار کردند که ما باید حتماً بیاییم. گفتم سفارت ویزا نکرده ان شاءالله سال آینده. خیلی ناراحت شدند و با گریه و خواهش و تمنا میگفتند ما را هم ببرید. من گفتم ما کاری نمیتوانیم انجام دهیم، و با ناراحتی رفتند.

نیمه شب در عالم خواب مشرف شدم خدمت آقا اباعبدالله (علیه السلام) و به من فرمودند تو چه کارهای که آنها را جواب کردی مگر میهمان تو بودند یا به زیارت تو میآمدند هر چه هستند و هر که هستند برای میهمانی من میآمدند، هر چه زودتر آنها را به جماعت ملحق کن. بیدار شدم صبح اول وقت با چند نفر به در خانه آنها رفتیم و در حالی که اشک میریختم به محض بیرون آمدن آنها از خانه، آنها را بغل کردم و بوسیدم و گفتم: گذرنامههایتان را بیاورید؟

گفتند تا علتش را نجویی نمیآوریم. قضیه را برای آنها تعریف کردم. هر دو گریه کنان گفتند آقا امام حسین (علیه السلام) ما را با این همه آلودگی به گناه به زائر و میهمانی خود قبول کرده پس ما باید حق شناس باشیم. همانجا در جمع رفقا که رفته بودیم توبه کردند و قسم یاد کردند تا آخر عمر دست به هیچ کار خلافی نزنند و با پاک بودن عازم این سفر مقدس شدند و در مسیر و در حریمهای مقدسه چه حال خوش و توجه کاملی به زیارات و عبادات داشتند. آنها برای کمک به زائرین از هم سبقت میگرفتند و با گریه میگفتند: آقا! قربان شما میزبان رئوف و مهربان شویم.

حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

[یا بن شیبب إن سرک أن تلقی الله عز وجل ولا ذنب علیک، فزُر الحسین (علیه السلام)]⁽¹⁾

ای پسر شیبب! اگر خواسته باشی خدا را ملاقات کنی در حالیکه هیچ گناهی برای تو نباشد پس زیارت کن قبر حسین (علیه السلام) را.

ص: 30

1- . عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 1، ص 99.

داستان شماره 9: زائری که پس از غسل و پوشاندن کفن زنده شد

در مسیر پیاده روی با چند نفر از دوستان در حرکت بودیم که به آقای روحانی برخورد کردیم به نام حاج آقا حائری که در قم در مدرسه فیضیه مشغول تدریس هستند. ایشان ما را به موکبی بردند و فرمودند: اینجا معجزه‌های در چهل سال قبل پیش آمده است، بیایید از نزدیک ملاحظه کنید. چند سالی است من به اینجا که میرسم دو رکعت نماز حاجت میخوانم. اینجا مقابل عمود (تیربرق) 778 می باشد، به نام موکب کرامات الحسین (علیه السلام).

پیرمرد نورانی و مشخصی آنجا نشسته بود، چند نفر اطرافش بودند، اتفاق را چنین تعریف کرد: در چهل سال قبل با برادرم و دوستش از نجف به سمت کربلا در حرکت بودیم. به این نقطه که رسیدیم ماشینی با منظور یا بی منظور هر سه نفر ما را زیر گرفت و فرار کرد. ما را به بیمارستان بردند ولی در بین راه هر سه نفر از دنیا رفتیم. لذا هر کدام را به محل خود جهت خاکسپاری بردند. مرا غسل دادند و کفن پوشاندند. دیدم هودجی از آسمان به زمین آمد چند زن سیاه پوشی آمدند یکی از آنها مقام والایی داشت فرمود: این زائر فرزندانم حسین (علیه السلام) است و شما او را به دنیا برگردانید و پس از

برنامه‌های که انجام شد من زنده شدم و آن دو نفر دیگر هم به همین طریق زنده شدند . لذا این مکان همان نقطه تصادف ما میباشد که آن را خریداری کرده و به مدت چند سال تدریجی ساختیم و به این صورت که مشاهده میکنید در آمده است .

خداوند انشاءالله زیارت آن عزیز را با معرفت و شناخت کامل نصیب گرداند .

قال علی (علیه السلام) : [ذكْرُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شِفَاءٌ مِنَ الْوَعَكِ وَالْأَسْقَامِ وَوَسْوَاسِ الرَّيْبِ] .⁽¹⁾

یاد ما اهل بیت شفای از تب ، دردهای مزمن و وسوسه شک است .

ص: 32

1- . المحاسن ، ج 1 ، ص 62 .

قبل از سال 1348 تا زمان رحلت حضرت آیت الله العظمی بهبهانی (رحمه الله) ایشان در ایام تابستان از اهواز به اصفهان خیابان مشیر تشریف میآوردند . مقابل مدرسه علمیه منزلی بود آنجا ساکن میشدند و روزها آقایان علما و طلاب جهت درس یا سؤالهای درسی خدمت ایشان میرفتند و آقایی روحانی هم بود به نام حاج آقا کیانی که ساکن اصفهان هستند و ایشان مسؤل دفتر بودند . صبحها برای عموم آزاد بود ، بنده هم چون منزل و محل کارم نزدیک آنجا بود توفیق داشتم بعضی از روزها خدمت ایشان برسم و از صحبتهایشان با دیگران بهره ببرم . روزی به مناسبتی چنین فرمودند : یک روز جوانی در اهواز پیش من آمده و کیسهای به من داد و گفت : حاج آقا ! اینها را در برنامههای امام حسین (علیه السلام) خرج کنید و در موارد دیگر نباشد . کیسه را باز کردم دیدم مقداری طلا و جواهرات است . سؤال کردم که اینها مال کیست و به چه علت فقط خرج امام حسین (علیه السلام) ؟

با اصرار چنین گفت : در دانشگاه به دختری مسیحی علاقه‌مند شدم و او را از پدر و مادرش خواستگاری کردم . گفتند : تو مسلمانی و ما با مسلمانان وصلت نمیکنیم . برگشتم ولی پس از

مدتی نتوانستم او را از یاد ببرم ، مجدداً به خانه آنها رفتم و با تظاهر گفتم من مسلمان نیستم و هم دین شما هستم . آنها قبول کردند و ما ازدواج کردیم . چند ماه پس از ازدواج شبی دیدم که خیلی گرفته و پریشانم و مایلم گوشه‌های نشسته و گریه کنم خیلی تعجب کردم که این چه حالی است که به من دست داده و چه اتفاقی افتاده است که روح مرا پریشان کرده . تقویمی نزدیکم بود برداشتم و متوجه شدم که امشب شب عاشورا است . اطاق کوچکی زیر ساختمان بود به همسرم گفتم : امشب من کاری دارم که باید انجام دهم میخواهم برای مطالعه به این اطاق بروم ، لطفاً با من کاری نداشته باشید و رفتم داخل آن اطاق و یک قطعه پارچه مشکی آوردم به دیوار نصب کردم و زیر آن پارچه مشغول به خواندن زیارت و روضه‌های در رابطه با امام حسین (علیه السلام) بود شدم و به شدت اشک میریختم . به یاد می‌آوردم زمانی را که در گذشته در شهر و دیارم مثل امشب به مجالس و دسته جات عزاداری میرفتم و حالا اینجا هیچ خبری نیست و من از عزاداری محروم هستم .

در همان حال همسرم وارد اطاق شد و وقتی با آن صحنه مواجه شد خیلی تعجب کرد و پرسید چرا گریه میکنی ، این پارچه را چرا به دیوار نصب کرده‌ای . ابتدا هیچ نگفتم و سعی کردم آرام شوم ولی گریه امان نمیداد ، او خیلی پریشان شد و باز اصرار کرد و قسم داد که بگویم چه شده است . گفتم حقیقتاً من

مسلمان هستم و برای اینکه بتوانم با تو ازدواج کنم دروغ گفتم و امشب شب شهادت امام و رهبر مسلمانان است .

گفت در این رابطه بیشتر برابم بگو؟

گفتم : او سومین امام ما شیعیان است و دشمنان او را تشنه شهید کردند ، طفل شیرخوارهاش را با لب تشنه کشتند ، جوانی داشت که بدنش را زیر سُم اسبان له کردند ، برادرانش را کشته و زن و بچه و خواهرش را به اسارت بردند و دیگر مصائب آن امام را برایش تعریف کردم . در حال گفتن که بودم دیدم گریه میکند ، پرسیدم چرا گریه میکنی ؟

گفت : برای مظلومیت او گریه میکنم که در یک روز چقدر داغ و ناراحتی داشته است ، چنین شخصی قابل اطاعت و رهبری است ، من هم بدون اطلاع پدر و مادرم و هر کس دیگری میخواهم به دین شما بیایم و مسلمان شوم . بعد از آن شب ، هر روز دو ساعت با هم درباره دین مقدس اسلام و نحوه شهادت امام حسین (علیه السلام) صحبت میکردیم و عکسهایی از حرم و زائرین آن حضرت برایش پیدا میکردم و میآوردم . او فوق العاده عاشق زیارت شد و هر روز میگفت مرا به زیارت آن حضرت ببر . ولی به دلایلی میسر نبود تا بالاخره بر اثر اصرار او و رفع مقداری از مشکلات آماده سفر شدیم و به خانواده جای دیگری را گفتیم و حرکت کردیم ولی متأسفانه بین راه مریض شد و مجبور شدیم به محل اقامتمان برگردیم و پس از یکی دو روز از دنیا رفت . قبل از فوتش به من گفت : اگر

ص: 35

من فوت کردم تمامی طلا- و جواهراتم را در راه امام حسین (علیه السلام) خرج کن . اقوام او پس از فوتش طبق رسم خودشان او را در قبرستان خودشان به خاک سپردند . چند شب بعد او را در خواب دیدم در باغی به سر میبرد بسیار با صفا ، گفتم چه شد ؟

گفت : طبق آیین مسیحیت مرا خاک کردند و آقایی در قبر نمایان شد و به ملکی که گویا ملکه نقاله نام داشت فرمودند : او زائر ما بوده و مسلمان است جای او اینجا نیست او را به جای خودش ببرید ، مرا اینجا آوردند و مجدداً گفتم : وصیت مرا فراموش نکن ؛ لذا این جواهرات متعلق به همسر مرحومهام میباشد . فقط در راه امام حسین (علیه السلام) مصرف کنید .

یا رب همین بس است تمنای ما ز تو

هنگام مرگ مدفن ما کربلا کنی

امام رضا (علیه السلام) : [بولایه محمدٍ هو خیرٌ مما یجمعُ هولاء من دنیاهُم](1)

آن سرور و شادی که به ولایت محمد و آل محمد است از تمام دنیایی که دشمنان ما جمع کردهاند برتر است .

قال الصادق (علیه السلام) : [من ارادَ اللهُ به الخیرَ قذفَ فی قلبه حُبَّ الحسین (علیه السلام) و زیارتَهُ](2)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند : خدا اگر اراده کند برای کسی خیری بخواهد عشق امام حسین (علیه السلام) و زیارت امام حسین (علیه السلام) را در دلش قرار میدهد .

ص: 36

1- . الکافی ، ج 1 ، ص 423 .

2- . کامل الزیارات ، ص 143 .

داستان شماره 11 : جوانی که در مسیر پیاده روی صاحب خانه و زندگی شد

سعادت‌نی نصییم شده بود که خدمتگزار زائرین کربلا باشم . در یکی از سفرها حدود ساعت 3 بعدازظهر با جمع زائران جهت زیارت در صحن امام حسین (علیه السلام) نشسته و مشغول زیارت بودیم . در پایان یکی از زائران مرا صدا زد ، رفتم و دیدم در گوشه‌های سفره عقدی پهن است و چند نفر اطراف عروس و داماد نشسته و آقایی مشغول خواندن خطبه است . چیزی که بنده و دیگران را جذب کرده بود این بود که ، داماد چشم به گنبد دوخته بود و بدون سر و صدا مثل باران اشک میریخت ، خطبه که تمام شد داماد و عروس که با چادر مشکی و کاملاً پوشیده بود به طرف حرم رفتند . من جلو رفتم و به داماد سلام کردم و او را بوسیدم و گفتم : از دو جهت به شما تبریک میگویم ، اول برای تشکیل دادن خانواده و دوم برای اینکه زندگی مشترک را از حرم امام حسین (علیه السلام) شروع کرده‌اید و یقین داشته باشید زندگی شیرین و بدون هیچگونه مشکلی خواهید داشت . در حالی که اشک او جاری شد گفتم : لطف و کرم آقا بیش از تصور ماست . از او سؤال کردم آیا از آقا خواسته بودید که خطبه شما را در حرمان منعقد شود ؟

ص: 37

گفت: حدود چهار ماه قبل در پیاده روی اربعین شرکت کردم در بین راه در موکب ناشناسی چند روزی کار میکردم و هم در موکب و هم در پیاده روی به آقا عرض میکردم آقا دارم پیر میشوم هنوز خانه و همسری ندارم. یک کارگر ساده هستم، حقوقم جهت زندگی ساده و همراه با پدر و مادر مریض و دو خواهر بزرگ که در خانه هستند کفایت نمیکند، شما را به خرابه نشینی خواهرتان مرا صاحب خانه و زندگی آبرومند گردانید و به حق ناامیدی برادرتان امید این مردمی که از اطراف این زمین خاکی به زیارت شما آمدهاند ناامید نکنید و مرا هم حاجت روا کنید. آرزو دارم عقلم در جوار شما انجام گیرد. سپس شخصی را نشان من داد و گفت: او پدر همسر من است، دو هفته قبل یکی از بستگان به من گفت: چرا ازدواج نمیکنی؟

گفتم: نه خانه دارم و نه درآمدی که بتوانم جایی را اجاره کنم و زندگی دیگری به غیر از پدر و مادرم را اداره کنم.

گفت: خدا بزرگ است و رفت. و دوسه روز بعد دوباره آمد و گفت فلانی را میشناسی؟ گفتم: بله. گفت: با او صحبت کردهام او حاضر است دخترش را به شما بدهد و میگوید من پسر ندارم و طبقه دوم منزلم خالی است. اگر قسمت شد و ازدواج انجام گرفت بدون هیچ شرطی در اختیار آنها میگذارم و چون از وضع آنها خبر دارم خودم مخفیانه هزینه مجالسشان را خواهم پرداخت.

اول باورم نشد و با خود گفتم که با من مزاح میکنند چون از نظر مالی و شخصیت خانوادگی که داشت در خواب هم چنین چیزی را نمیدیدم به همین دلیل گفتم: نمک به زخمم نپاش و مرا مسخره نکن. ولی قسم خورد که یک واقعیت است. او طالب پاکی و درستی و تدبیر شما شده است از طرفی از اینکه اربعین در مسیر حرکت می‌کردم و امام حسین (علیه السلام) را به تک تک فرزندان و مادر عزیز و خواهر مهربانش و برادر با وفایش خاصه حضرت ابوالفضل قسم میدادم و میگفتم یک زندگی آبرومندی عطا کن، باور کردم که از طرف آقا اباعبدالله (علیه السلام) میباشد «یا مقلب القلوب و الابصار و ای کسی که قلبها در دست توست» قبول کردم و به خواستگاری رفتم. بعد از آن برنامه‌هایی انجام گرفت خواستند برنامه صیغه خواندن را فراهم کنند. گفتم: مایلم خطبه در حرم امام حسین (علیه السلام) انجام شود. پدر خانم با شوق بسیار و گریه گفتند: یا حسین! چه سعادت، خودم ترتیب این موضوع را میدهم. سپس برای دوازده نفر (پدر و مادر و خواهرانم و خانواده خودشان) در آژانس به نام امام زمان (عجبت الله تعالی فرجه الشریف) بلیط تهیه کردند و برنامه‌های هم برای برگشتن دارند که در هتل هم دید و بازدید کردیم و هم عروسیمان باشد و سپس در طبقه دوم منزلشان ساکن شویم. اگر ببینید در موقع خواندن خطبه به جای خنده گریه میکنم از این است که آقای مهربانی دارم که در طول سه ماه هم خانهدار شدم و هم

ازدواج کردم و صاحب زندگی آبرومندی که اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم شدم .

عالم بزرگواری فرمود : هر قدمی که در این مسیر بر میدارید حاجت مهمی را درخواست کنید ، خداوند به احترام امام حسین (علیه السلام) عطا می‌فرماید مگر صلاح و مصلحتتان نباشد .

به نا ام-یدی م--رو ام-ید اینجاست

فزونتر از عدد قفلها کلید اینجاست

خداوند انشاءالله توفیق این سفر را به همه عطا فرماید و با این امید که هر سال از سال قبل با شکوه تر برگزار شود .

امام صادق (علیه السلام) به کسی که از زیارت امام حسین (علیه السلام) برگشته بود فرمودند : چه چیزی مشاهده کردی که این مسافت طولانی را طی و زحمتهای و سختیها را تحمل نمودی ؟

عرض کرد : [انا نرى فى زیارتہ البرکة فى انفسنا و اهلنا و اولادنا و اموالنا و معاشنا و قضاء حوائجنا] (1)

همانا ما در زیارت آن حضرت ، برکت برای خودمان و اهل و فرزندانمان و اموال و زندگی و برآورده شدن حاجت‌هایمان مشاهده میکنیم .

ص: 40

داستان شماره 12 : سایه بان زائر امام حسین (علیه السلام)

بنده با چند نفر از دوستان در مسیر پیاده روی جهت استراحت به یکی از موكبها رفتیم . آقایی كه اهل یزد بود و حدود هشتاد سال سن داشت و از حالات او معلوم بود كه شخصی زاهد و عابد است در حالی كه اشك میریخت با همان لهجه شیرین یزدی میگفت : آقا! قربان خودت و اینگونه اصحاب و انصارت ، ای كاش این جمعیت در كربلا كنارتان بودند تا یکی از كفار را زنده نمیگذاشتند و مانع به شهادت رسیدن عزیزانت میشدند .

به ایشان عرض كردم : مردم برای امام حسین (علیه السلام) از جان و مال خود میگذرند .

گفت قضیه من فرق دارد .

گفتم : اگر ممكن است تعریف كنید . در حالی كه گریه میکرد گفت : چون ناتوان هستم و باید پس از چند دقیقه راه رفتن استراحت كنم تصمیم گرفتم هر هشت عمودی را به نام امام رضا (علیه السلام) طی كنم و بنشینم و یک سوره قرآن بخوانم و دوباره به حرکت ادامه دهم . در یکی از توقفهایم متوجه شدم جوانی بالای سرم ایستاده است ، چون بحمداله جمعیت زیاد است و تا حدودی بیشتر جاده مملو

ص: 41

جمعیت است با خود گفتم این عزیز هم راه پشت صندلیها را انتخاب کرده است . دوباره حرکت کردم و تا توقف بعدی وقتی خواستم بنشینم دوباره متوجه شدم آن جوان بالای سرم است . دوباره با خود گفتم لابد با هم حرکت کرده‌ایم و او هم خسته شده و اینجا ایستاده است . تا چندین توقف ایشان را بالای سر خودم دیدم . این بار فکر کردم منظوری دارد . سؤال کردم : آقا ! شما کاری دارید ؟

گفت : نه ، التماس دعا ، برای فرج دعا کنید .

گفتم : به چشم ولی چندین بار موقع توقفم شما را بالای سر خودم میبینم .

گفت : بیش از چند بار است ، شما تازه متوجه شدید .

پرسیدم منظورتان چیست ؟

گفت : مایل بودم در این مسیر خدمتی بکنم ، ولی چون از نظر مادی برایم میسر نبود در فکر بود که چه کنم تا اینکه شما را دیدم که ضعیف و ناتوان هستید و هر چند دقیقه یک بار استراحت میکنید و از طرفی طاقت آفتاب را ندارید ، با خودم گفتم این خدمت پول نمیخواهد ، بنابراین بدون اینکه متوجه شوید بالای سرتان میایستادم که سایه‌بان شما باشم و آفتاب اذیتتان نکند و با آرامش قرآن بخوانید . در حالیکه به خاطر آفتاب تمام وجودش از

ص: 42

عرق خیس بود میگفت: آقا سایه بان زائرتان شدم تا از آفتاب سوزان قیامت مرا محافظت کنید .

خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید :

[وَ مَا مِنْ رَجُلٍ أَنْفَقَ مَالَهُ فِي مَحَبَّةِ ابْنِ بِنْتِ مُصْطَفَى طَعَاماً وَ غَيْرِ ذَلِكَ دِرْهَمًا أَوْ دِينَارًا إِلَّا وَ بَارَكْتُ فِي الدَّارِ الدُّنْيَا الدَّرْهَمَ سَبْعِينَ دِرْهَمًا وَ كَانَ مُعَافَاً فِي الْجَنَّةِ وَ غَفَرْتُ لَهُ ذُنُوبَهُ] (1)

هر کس در مسیر ارادت به فرزند دختر محمد مصطفی (علیه السلام) (امام حسین (علیه السلام)) برای اطعام و غیر اطعام (سایه انداختن) درهم یا دیناری انفاق نماید در این دنیا در ازای هر درهم و دینار هفتاد برابر به او برکت خواهم داد و در بهشت راحت و آسوده خواهد بود و گناهان او را میآمرزم .

ص: 43

1- . مجمع البحرین ، ج 3 ، ماده عشر .

داستان شماره 13 : به برکات پیاده روی و چایی خوردن شفا یافت

حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالجواد اشرفی یکی از علماء و مدرسین قم با توجه به اینکه سن بالایی دارند و مبتلا به بیماری قند هستند و مدام قند ایشان بالا و پایین میشود ، لذا در هواپیما و در پیاده روی با مشکلاتی برخورد میکنند ولی چون علاقه مند به روز اربعین و این مسیر هستند تصمیم به شرکت در این سفر نورانی گرفتند و مشرف شدند . میفرمودند : یکی دو موکب که جلو رفتیم ، یکی از موکبها با چایی از زائران پذیرایی میکرد ، خواستم چایی بگیرم متوجه شدم استکانها را در ظرفی که حدود دو لیتر آب دارد میشویند و مدت زیادی است که آب آن ظرف را عوض نکرده‌اند به طوریکه رنگ آب عوض شده غلیظ بود . یک لحظه منصرف شدم و با خودم گفتم ممکن است چایی خوردن در این ظرفها بیماری ایجاد کند و رفتم . چند قدم جلوتر با خود گفتم هر چه هست مربوط به امام حسین (علیه السلام) است ، برگشتم و به عنوان شفا چایی گرفتم و قبل از میل کردن به آقا عرض کردم : به نیت شفا میخورم . پس از میل کردن به راه ادامه دادم و در مسیر

دیگر از آن بیماری خبری نبود و هم حدود چهار سال است که دیگر آن مریضی را ندارم و از برکت پیاده روی اربعین شفا یافتم و هم توفیق شرکت همه ساله در این راهپیمایی عظیم و با برکت شرکت کنم .

این قضیه مرا به یاد این مطلب انداخت که روزی مادر بزرگوار حضرت آیت الله حاج آقا احمد امامی (رحمه الله) بانوی متدین وارد روضه منزل حاج سید حسن بُنگدار میشوند . کنار درب منزل با چایی پذیرایی میکردند ، ایشان متوجه میشوند که ظرفی که یک لیتر آب در آن هست و صدها استکان شسته شده در آن وجود دارد که رنگ آب تغییر کرده است . یک استکان چایی به او میدهند ولی به خاطر این وضعیت چایی را نمیخورند و وارد روضه میشود . نیمه شب در عالم خواب خدمت عزیزی شرفیاب میشوند که به همه برگهای میدهند ولی به او نمیدهند ، علتش را میپرسد ، میفرمایند : شما از چایی مجلس امام حسین (علیه السلام) میل نکردید . وقتی بیدار میشود خیلی ناراحت دوباره به مجلس امام حسین (علیه السلام) میروند و متوجه میشوند به همان ترتیب دیروز استکانها را میشوند . بنابراین دو عدد چایی میگیرند ، یکی برای دیروز و یکی برای امروز .

سلمان فارسی از رسول خدا (علیه السلام) شنیدم که می فرمود :

خداوند میفرماید : ای بندگان من ! آیا تا کنون اتفاق نیفتاده کسی حاجتهای بزرگی از شما بخواهد و شما آن را روا نکنید .

مگر اینکه کسی را که نزد شما بسیار عزیز است مستطیع قرار دهد آنگاه حاجت او را برآورد .

بدانید و آگاه باشید که گرامیترین خلق بر من و برترین آنها نزد من محمد(علیه السلام) و برادر او علی (علیه السلام) و کسانی هستند که بعد از او امام و وسیله‌های شما به سوی من هستند .

بدانید و آگاه باشید کسیکه حاجتی برای منافع خود و یا دفع ضرری از خود دارد باید مرا به محمد و آل محمد و آل طاهرینش بخواند تا حاجت او را به بهترین وجه روا کنم ؛ زیرا عزیزترین خلق برای او شفیع شده‌اند .(1)

[يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ، وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى الْحَسَنِ وَإِلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكُمْ، وَبِالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَّسَ
أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ]

پیوسته ن-وای یا حسی-ن است م-را

دارم همه چی-ز تا حسی-ن است م-را

چون فطروس و خُر امید بخشش دارم

وقتی سر و ک-ار با حسی-ن است مرا

ص: 46

یک بزرگواری که از روحانیون متعهد و متدین میباشند و خواستند که نامشان برده نشود فرمودند : جوانی آشنا ازدواج میکند و مراسم عروسی را در منزلش برگزار میکند ، لذا منزل را جهت برگزاری مراسم تزیین میکند . به همین جهت برای نصب تابلوی زیبایی مشورت میکنند و تصمیم میگیرند فلان جا نصب شود . داماد در طبقه دوم بالای نردبان میرود که تابلو را نصب کند متأسفانه از روی نردبان سقوط میکند ولی خوشبختانه روی فرشها که روی هم جمع بود میافتد . و هیچ مشکلی پیش نمیآید اما بر اثر ترس و استرس به یک ناتوانی مبتلا میشود و هرچه به دکترها مراجعه می کند نتیجه نمیگیرد و به طور کلی نا امید میشود و با توافق قرار میشود که از هم جدا شوند . جهت امور محضری و اداری باید دو ماه صبر میکردند تا مشکل حل شود و بعد برای قانونی شدن جدایی اقدام کنند .

در این فرصت دو ماه داماد برای پیاده روی اربعین آماده این سفر پُر فیض میشود . در بین راه در موکبی که نفر کم بوده مشغول پذیرایی از زائران میشود و دو سه روز بعد به طرف قبله مقصود

حرکت میکند . هم در مسیر و هم در حرم به آقا عرض میکنند که این مشکل هم مرا از هستی و آبرو ساقط میکند و هم دختری که بهر امید پا به خانه من گذاشته بدبخت میشود و هم پدر و مادرش پریشان می شوند . شما را به پریشانی خواهرتان حضرت زینب (علیها السلام) از خدا بخواهید با رفع این مشکل عده ای را از پریشانی و نگرانی نجات دهد ، چند روزی است که خدمتگزار زائرین شما بودهام ، کاری نکرده ام که مُزد بخواهم فقط از باب اینکه زائر و میهمان شما هستم صله بدهید و مرا حاجت روا کنید .

در برگشت هنوز به وطن نرسیده متوجه میشود که مشککش حل شده است و زندگی بسیار شیرینی را شروع کرده اند و اربعین سال 1398 زن و شوهر با یک حالت خاصی در مسیر حرکت پیاده روی بودند و میگفتند : به خدا قسم ! زندگی تلخ و ناآرام عدهای را این مسیر سال گذشته به آرامش و زندگی شیرینی مبدل کردید .

امام صادق (علیه السلام) : [إِنَّ عِنْدَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) لَثُرْبَةٌ حَمْرَاءَ فِيهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ]

امام صادق (علیه السلام) میفرماید: نزد سر مبارک امام حسین (علیه السلام) خاکی سرخ است که در آن شفاء از هر دردی است (1).

چقدر نام ت-و زیباست اب-اعب-دالله

چش-م ت-و خ-ال-ق دنیاست اباعب-دالله

ص: 48

زائی-رک-رب و بلا حق شفاعت دارد

قط-ره در ک-وی تو در یاس-ت اباعب-دالله

دستگیری ز گدا گردن هر ارب-اب اس-ت

کار م-ا دست ت-و آق-است اب-اعب-دالله

مستجاب است دعا گوشه شش گوشه تو

حرم-ت ع-رش معل-ی ست اباعب-دالله

هر کسی داد سلامی به تو و اشکش ریخت

او نظ-رک-رده ی زه-را ست اب-اعب-دالله

الس-لام ای پس-ر فاطم-ه ی-ا ث-ارال-له

باب-ی ان-ت و ام-ی ی-ا اب-اعبدالل-ه

ص: 49

داستان شماره 15 : پای مجروح در پیاده روی شفا یافت

شخصی بزرگوار و متدین و ولایتی به نام حاج آقا یدالله بدیعی پدر شهید والا مقام علی اکبر بدیعی ساکن اصفهان خیابان احمد آباد خیابان گلزار کوی 43 پلاک 21 هستند . این عزیز جزء افراد هیئت دعای توسل صبحهای دوشنبه میباشد . با توجه به اینکه سن حدود 80 سال و وزن حدود 100 کیلو دارند و به امراضی مانند واریس و مشکلات دیگری در راه رفتن ، ناتوان هستند . اربعین سال 1398 چون عاشق این مسیر و پیاده روی در روز اربعین بودند با اینکه دکترشان ایشان را منع کرده و گفته بود ممکن است دچار مشکلات دیگری هم بشوید ، تصمیم گرفتند شرکت کنند . ایشان گفته بود از ابتدای پیاده روی سوار بر ماشین میشوم و با این جمله اطرافیان و دکتر را قانع میکند و از منزل با چند نفر عازم سفر میشوند .

در ابتدای سفر میگویند چند قدم پیاده میروم بعداً سوار ماشین خواهم شد ، یکی دو عمود را میروند و با دستمالی که در دست داشتند عرقهای صورت خود را پاک کرده و به پاها میمالد و عرضه میدارد آقا این پاها در شهرمان در مجالس شما میرفته ، حالا به عشق شما میخواهم با پای پیاده به حرم شما برسم ، شما را به آن

ص: 50

آبله‌های پای ناز دانه حضرت رقیه (علیها السلام) از خداوند بخواهید پاهایم را شفا بدهد و قدرت و توان راه رفتن پیدا کنم که بتوانم خدمت شما برسم. خود ایشان میفرماید همراهان هم تأیید کردند که حاج آقا قدرتی پیدا کرده بود که پا به پای ما می‌آمد و دقیقه بر دقیقه پاهایش رو به بهبودی میرفت که در برگشتن هیچ آثاری از ورمها و واریسها نبود. افرادی که به دیدن ایشان میرفتند و پاهای ایشان را میدیدند به عظمت این امام بزرگوار و اثرات این سفر پی میبردند.

عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الثَّالِثِ (عَلِيِّ النَّقِيِّ الْهَادِي) (عَلَيْهِ السَّلَامُ): [إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ قُلُوبَ الْأَيِّمَةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) مَوْرِدًا لِإِزَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءُوهُ وَهُوَ قَوْلُهُ وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ .]

امام علی النقی (علیه السلام) فرمودند: خداوند دل‌های ائمه (علیهم السلام) را محل اراده خود قرار داده. اگر خدا چیزی را بخواهد آنها خواهند خواست و این معنی آیه است « وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ » و شما چیزی را نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد. (1)

ب-ا-خدا ج-ا در دل اهل ولا دارد حسین

هر طرف رو آوری صد کربلا دارد حسین

ذره ای از تربتش درد دو عالم را دواست

بهر درد عال-م خلقت دوا دارد حسی--ن

ص: 51

داستان شماره 16 : هر چیزی در مجلس امام حسین (علیه السلام) ارزش پیدا می کند

در سال 1396 در اربعین مشرف به کربلا- بودم . دو روز بعد از اربعین و بعد از نماز مغرب عشا بین الحرمین بلبل دلسوخته اهل بیت (علیهم السلام) جناب حاج آقا حیدر خمسه این روضه خوان با اخلاص چنین فرمود که یک نفر برای او نقل میکند که چندین سال قبل در شهر یزد تهیدست شده ، و از نظر مالی فوقالعاده گرفتار و هیچ نداشتم جز یک قطعه فرش که آن هم گوشه اش سوخته بود و ارزشی نداشت . لذا فرش را به بازار فرش فروشان بردم تا آن را بفروشم ، به اولین مغازه مراجعه کردم صاحب مغازه گفت : اگر سالم بود 500 هزار تومان میخریدم ولی به خاطر سوختگی بی ارزش شده است برای همین 100 الی 150 هزار تومان میارزد ، اگر حاضرید تا پولش را تقدیم کنم . گفتم : خیلی گرفتارم اگر ممکن است کمی بیشتر بپردازید . جواب شنیدم که امکانش نیست . با خود گفتم اگر چند مغازه دیگر ببرم شاید بیشتر بخرند . چند مغازه دیگر هم رفتم ولی آنها هم با کمی اختلاف نظرشان همین مبلغ بود . به مغازه دیگری رفتم آن شخص وقتی فرش را دید گفت

ص: 52

حیف این فرش با این نقش و بافت عالی و زیبا که گوشه‌های سوخته شده، چرا از این فرش مواظبت نکردهای؟ گفتم روضه‌های برپا کردم و با منقلی که روی فرش بود چایی درست میکردم ناگهان منقل وارونه شد و تا آمدم آنها را جمع کنم آتش فرش را سوزاند. گفت چه می‌گویی، این فرش در مجلس امام حسین (علیه السلام) سوخته است؟

گفتم: به خدا قسم راست می‌گویم.

گفت: این فرش اگر سوخته بود 500 هزار تومان ارزش داشت ولی چون در مجلس امام حسین (علیه السلام) سوخته ارزش بیشتری دارد لذا من یک میلیون میخرم. گفتم سر به سر می‌گذاری گفت به خدا قسم حقیقت را می‌گویم حتی اگر بیشتر داشتم بیشتر هم میخریدم، فرشم را گرفت و یک میلیون پرداخت. از او سؤال شد که چطور این فرش سوخته را بیش از قیمت واقعی خریدی؟

گفت: میخواهم در قیامت به حضرت زهرا (علیها السلام) عرض کنم فرش سوخته شده در مجلس امام حسین (علیه السلام) را چند برابر خریدم شما هم دل سوخته‌ام را برای حسینیت بیشتر بخر. آن فرش با سوختنش بی ارزش شده و من هم با گناه بی ارزشم. ولی به خاطر دل سوخته و اشکم برای مظلومیت عزیزتان مرا بخرید.

امام صادق (علیه السلام): هنگامیکه اهل مجالس ذکر و علم (اهل بیت (علیهم السلام)) به خانه‌های خود میروند، خداوند به فرشتگان میفرماید:

ثواب کارهای اینها را بنویسید. فرشتگان برای هر کدام ثواب

عملش را مینویسند و افراد دیگری را که با آنها حاضر بودند را رها میکنند و ثوابی برای آنها نمی‌نویسند .

خداوند می‌فرماید : چرا نام فلانی را ننوشتید ؟ مگر او با آنها نبود و در جمعشان حضور نداشت ؟

می‌گویند : پروردگارا او با آنها در حرفی هم شرکت نداشت و کلمه‌های با آنها سخن نگفت . خداوند فرمود : مگر با آنها همنشین نبود ؟ می‌گویند چرا . خداوند می‌فرماید : [اُكْتُبُوا مَعَهُم اِنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقَى (1)]

بِهِمْ جَلِيسُهُمْ فَيَكْتُبُوهُ مَعَهُمْ . فيقول تعالى : اكتبوا له ثواباً مثل ثواب احدِهِمْ] (2)

نام او را با آنها بنویسید ایشان (اهل مجلس ذکر و اهل بیت (علیهم السلام)) افرادی هستند که همنشین آنان به خاطر آنها بدبخت و شقی نمی‌شود . پس اسم او را بنویسید و برای او ثوابی را مثل ثواب یکی از آنها قرار دهید .

عشق را افس-ان-ه-ک-ردی یا حسین

عق-ل را دی-وانه کردی یا حسین

در ره معبود بی همت-ای-خ-ویش

همّت-ی مردانه کردی یا حسین

ت--اقی--امت در دل اه--ل ولا

منزل و ک-اش-ان-ه-ک-ردی یا حسین

ص: 54

1- . شقی و بدبخت .

2- . تمنای ابرار .

گ-رد شمع ب-ی زوال خ-ویشن

ع-المی پ-روان ه-ک-ردی یا حسین

جان و مال و هستی خ-ود راف-دا

در ره ج-انانه کردی یا حسین

ج-رع-ه ن-وشان م-ی ت-وحی-د را

سرخوش از پیمانہ کردی یا حسین

خ-ویشن را بهر صہبای شہ-ود

ساقی میخانہ کردی یا حسین

عالم-ی را درع-زای خ-ویشن-ن

تا اب-د غمخانہ ک-ردی یا حسی-ن

[یا ابا عبد اللہ ... عَلَیْکُمْ مَنِّی جَمِیعاً سَلَامُ اللّٰهِ اَبَدًا مَا بَقِیْتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مَنِّی لِزِیَارَتِکُمْ .]

امام صادق (علیه السلام) : حُبُّ اولیاء اللہ واجبٌ والولایۃ لهم واجبٌ والبراءۃ من اعدائهم واجبٌ و من الذین ظلموا آل محمد صلی اللہ علیہم (1)

ولا و محبت اولیای خدا واجب است و بیزاری و تبری از دشمنان آنها و از کسانی که به آل محمد (علیه السلام) ستم روا داشته اند هم واجب و الزامی است .

ص: 55

در کتاب حضرت آیت ا... دستغیب این مطلب ذکر شده که خانواده ای گویا از اصفهان مشرف به کربلا می شوند . منزل را اختیار می کنند . یک روز صبح همین که آن شخص می خواسته از منزل خارج شود خانواده اش به او می گوید مقداری گوشت بخريد برای ظهر غذا بپزم . او مقداری گوشت گرفته می آورد خانواده اش طبخ می کند . ظهر برای استفاده می آورد مشاهده می کند اصلاً تغییر نکرده و نپخته است . مرد می گوید مشکلی نیست آن را آماده کن شب استفاده می کنیم . لذا مجدداً آن را در قابلمه اش گذارده و روی چراغ مخصوصی که در آن زمان غذا تهیه می کردند چون گاز و وسایل امروز نبوده است قرار می دهد . شب برای شام می آورد متوجه می شوند با ظهر فرقی نکرده است . مرد خیلی ناراحت می شود و می گوید آن را دست نزن تا فردا ببرم و به قصاب نشان دهم و از او بخواهم برایم عوض کند . لذا فردا صبح با عصبانیت در مغازه قصابی رفته و ظرف را روی میز او می گذارد و می گوید : من زائر هستم به جای این که به خاطر امام حسین (علیه السلام) و زائر بودم مرا با دیگران فرق بگذاری و بهترین را به من بدهی

عکس عمل کرده ای خدا خیرت بدهد در حین ناراحتی می بیند او با خنده می گوید گوشت را که از من گرفتی کجا رفتی؟

می گوید: چطور؟ می گوید: رفتی حرم زیارت.

گفتم: آمده ام کربلا که بروم زیارت بله رفتم. با گوشتها رفتی؟ گفتم: بله. گفت: از این جهت آتش به آن اثر نمی بخشد. ای زائر امام حسین (علیه السلام) خوشا به حالت که با زیارت امام حسین (علیه السلام) از آتش جهنم در امان هستی ولی به شرطها و شروطها.

دویاره مرغ دلم هوای کربلا کرد

دل شکستهام را اسیر و مبتلا کرد

ز حد گذشته اشکم دلم گرفته جانم

که هرچه کرده با من فراغ کربلا

کرد حسین حسین حسین جانم

حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) فرمودند: [أَمِرَ النَّاسُ بِمَعْرِفَتِنَا وَ الرَّدِّ إِلَيْنَا وَ التَّسْلِيمِ لَنَا]

مردم مأمورند تا ما را بشناسند و به سوی ما بازگردند و تسلیم ما باشند. (1)

ص: 57

سعادت نصیب بود هر سال جهت پیاده روی با خانواده و چند نفر دیگر را خدمتگزار باشم . در سال 1397 خانم سالمندی که تک فرزندی دارد آن هم دختر و حدود 20 سال و متأسفانه هم از گویایی محروم است و کمی هم عقب افتاده است در منطقه ما هستند . در جلسات و جماعت مسجد شرکت می کنند به نام حاجیه خانم حرّ می باشد . ایشان تا متوجه شد که عازم کربلا هستیم با اصرار و خواهش که من هنوز کربلا نرفته ام ما دو نفر را هم با خود ببرید . گفتم با اقوام یا دوستان بیایید . هیچ کس را ندارند کسی هم حاضر نشد مسئولیت آنها را قبول کند . لذا حقیر هم مردّد بودم که چه کنم چون با اشک ریزان رفتند . چه کرده بودند نمی دانم و نگفتند . فردا شخص اهل دلی آمد که دیشب خوابی دیده ام و دو نشانه آورده بود که کسی نمی دانست .

فرمود : در عالم خواب فرمودند : به این دو نشانی آنها را ببرید . ما خودمان محافظ همه هستیم . فوراً مقدمات سفر آنها را فراهم کرده و آنها را با خودمان بردیم . ولی پس از یک روز پیاده روی

شب در موکبی استراحت و فردا موقع حرکت آنها نبودند و ساعتها حدود 20 نفر دنبال آنها می گشتیم . اثری از آنها نبود . در این جمعیت انبوه هر کسی را به گوشه جمعیت و در حال حرکت روانه کردم و عمود شماره فلاخن وعده می کردیم . تا خود کربلا- همه همسفریها ناراحت و خود حقیر هم پریشان که اگر پیدا نشوند چه کنیم . با توجه به این که در بهداریها و بیمارستانهای صحرائی که تشکیل شده بود جستجو کردیم خبری از آنها نبود . پس از سه روز اقامت در کربلا شب ساعت 10 در طبقه دوم حرم امام حسین (علیه السلام) مادر و دختر خواب بودند که یکی از همسفریها آنها را دیده بود و آورده بود . ما گفتیم چه شد کجا بودی ؟

گفت : صبح که از چادر آمدیم بیرون ، چند خانمی گفتند : بیاید تا برویم و ساکتان را هم به ما بده تا کمکت کنم . آنها فکر کرده بودند ما تنها هستیم . لذا هم دست ما را گرفتند و هم ساکها را به دوش گرفتند ما فکر کردیم شما آنها را فرستاده اید . نزدیک کربلا آنها متوجه شدند که بیجا ما را آورده اند خیلی ناراحت شدند و گفتند : همین جا دور حرم باشید تا بالاخره یکی شما را پیدا می کند . چه خودم و چه دخترم به امام حسین (علیه السلام) عرض کردیم آقا غریبیم و کسی را نداریم چه خودم چه این دختر مریضیم و ترس و وحشت داریم . از این سیل جمعیت ما پریشانیم . به حق پریشانی خواهرتان حضرت زینب (علیهم السلام) ما را از پریشانی

نجات دهید . حتماً همسفریها هم پریشان و نگران هستند . ما را به آنها برسانید که واقعاً یک معجزه و عنایت آفا بود که در این جمعیت حدود 14 میلیون آنها پیدا شوند .

حضرت زهرا(علیهم السلام) : [نَحْنُ وَسِيْلَتُهُ فِي خَلْقِهِ وَنَحْنُ خَاصَّتُهُ وَ مَحَلُّ قُدْسِهِ وَ نَحْنُ مُحِبَّتُهُ فِي غَيْبِهِ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ اَنْبِيَائِهِ]

ما اهل بیت رسول خدا(علیه السلام) وسیله ارتباط خدا با مخلوقاتیم. ما برگزیدگان خداییم و جایگاه پاکی ها ما دلیلهای روشن خداییم و وارث پیامبران الهی. (1)

ص: 60

1- . منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه.

داستان شماره 19 : راهنمایی حضرت آیت الله العظمی موحد ابطحی (رحمه الله) به زائر

در محضر حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمدباقر موحد ابطحی (رحمه الله) بودم که شخصی از تهران در بعضی از روزهای سه شنبه جهت رفتن به مسجد مقدس جمکران به قم میآمد و خدمت ایشان میرسید. قبل از اربعین بود که خدمت حاج آقا آمد و عرض کرد به لطف امام زمان (عجبت الله تعالی فرجه الشریف) میخواهم جهت اربعین در پیاده روی شرکت کنم، شما به عنوان یک عالم بزرگوار چه توصیه‌های میفرمایید که به چه طریق و تبتی بروم.

ایشان فرمودند: اول به نیابت امام زمان (عجبت الله تعالی فرجه الشریف)، دوم صدقه بدهید و سوم سعی کنید با وضو باشید و مدام ذکر بگویید و یا 400 مرتبه استغفار کنید و زیاد آیت الکرسی بخوانید. سپس توضیحاتی از برکات این سفر گفتند که هر قدمش چقدر خیر و برکت همراه دارد که از نوشتن آن عاجزم. خلاصه اینکه اگر دنیا و آخرت میخواهی در این سفر پیاده روی به دست خواهی آورد. حدود دو ماه بعد ایشان را دیدم. سؤال کردم آیا در اربعین مشرف شدید؟

گفت: بله چندین سفر مکه مشرف شده‌ام و به کشورهای زیادی سفر کرده‌ام ولی سفری با این عظمت را ندیده بودم، فوق العاده بود، دستوره‌ای حاج آقا ابطحی را هم انجام دادم و از وجود مقدّس امام حسین (علیه السلام) چند درخواست کردم که به آنها دست یافتم و از خدای تبارک و تعالی خواسته‌ام به من عمر طولانی عطا کند نه برای اینکه زندگی کنم، بلکه برای شرکت در پیاده روی اربعین. حالا متوجه شدم که چقدر ضرر کرده‌ام که از ابتدایی که این در رحمت به روی شیعیان باز شد، شرکت نکرده‌ام، خداوند توفیق آن را به همه عطا فرماید.

من دست تو سل به ولای تو زرم

گر دم زرم از کسی برای تو زرم

خواهم ز نیاز گر دری را کوبم

شایسته بود در ب عطای تو زرم

ص: 62

السَّلَامُ عَلَى وَلِيِّ اللَّهِ وَحَبِيبِهِ ، السَّلَامُ عَلَى خَلِيلِ اللَّهِ وَنَجِيِّهِ ، السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَابْنِ صَفِيِّهِ ، السَّلَامُ عَلَى الْحَسَنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ ، السَّلَامُ عَلَى أَسِيرِ الْكُرْبَاتِ ، وَقَتِيلِ الْعَبْرَاتِ ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَهْدِنِي سَبِيلَ الْوَالِدِ الْوَالِدِ ، وَتَجْعَلَنِي سَيِّدًا مِنَ السَّادَةِ وَقَائِدًا مِنَ الْقَادَةِ ، وَذَائِدًا مِنَ الذَّادَةِ ، وَأَعْطِنِي مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ ، وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ ، فَأَعِزَّنِي فِي الدُّعَاءِ ، وَمَدِّحِ النَّصِّحِ ، وَبِذَلِكَ مُهَجَّتُهُ فِيكَ ، لَيْسَ تَنْتَقِدُ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرِهِ الضَّلَالَةِ ، وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مِنْ غَرَّتِهِ الدُّنْيَا ، وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأَزْدَلِ الْأَذْنَى ، وَشَرَى آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ ، وَتَغَطَّرَسَ وَتَرَدَّى فِي هَوَاهُ ، وَأَسْخَطَكَ وَأَسَدَّ حَظَّ نَبِيِّكَ ، وَأَطَاعَ مِنْ عِبَادِكَ أَهْلَ الشَّقَاقِ وَالنَّفَاقِ ، وَحَمَلَةَ الْأَوْزَارِ الْمُسْتَوْجِبِينَ النَّارِ ، فَجَاهَدَهُمْ فِيكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا ، حَتَّى سَفِكَ فِي طَاعَتِكَ دَمَهُ ، وَأَسَدَّ تَبِيحَ حَرِيمَتِهِ ، اللَّهُمَّ فَالْعَنُوهُمْ لَعْنًا وَبِيلاً ، وَعَذِّبْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَابْنُ أَمِينِهِ ، عِشْتَ سَعِيدًا ، وَمَضَيْتَ حَمِيدًا

وَمَتَّ فَقِيداً مَظْلُوماً شَهِيداً ، وَأَشَّ هَدُ أَنْ اللَّهَ مُنْجِزٌ مَا وَعَدَكَ ، وَمُهْلِكٌ مَنْ خَدَلَكَ وَمَعْدِبٌ مَنْ قَتَلَكَ ، وَأَشَّ هَدُ أَنْكَ وَفِيَتْ بِعَهْدِ اللَّهِ ، وَجَاهَدَتْ فِي سَبِيلِهِ حَتَّى آتَيْكَ الْيَقِينَ ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ سَدِّجَعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَشَّ هَدُكَ إِنِّي وَلِيُّ لِمَنْ وَالَاهُ ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُ ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، أَشَّ هَدُ أَنْكَ كُنْتُ نُوراً فِي الْأَصْدَلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ ، لَمْ تُجَسِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا ، وَلَمْ تُلْبَسْكَ الْمَدْلَهَمَاتُ مِنْ ثِيَابِهَا ، وَأَشَّ هَدُ أَنْكَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّينِ وَأَرْكَانِ الْمُسْلِمِينَ ، وَمَعْقِلِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَأَشَّ هَدُ أَنْكَ الْإِمَامُ الْبِرُّ التَّقِيُّ ، الرَّضِيُّ الرَّكِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ ، وَأَشَّ هَدُ أَنْ الْإِيْمَةَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى ، وَأَعْلَامُ الْهُدَى ، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى ، وَالْحُجْبَةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا ، وَأَشَّ هَدُ إِنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ ، وَبِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ ، بِشَرَايِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي ، وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَيَلْمٌ ، وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَبِعٌ ، وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ ، حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَكُمْ ، فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَامِعٌ عَدُوُّكُمْ ، صَدَلَوْتُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ، وَعَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَأَجْسَادِكُمْ ، وَشَاهِدِكُمْ وَغَائِبِكُمْ ، وَظَاهِرِكُمْ وَبَاطِنِكُمْ ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

